

بررسی و نقد نگاه پست‌مدرنیسم به تعلیم و تربیت ارزش‌ها

محمدآصف محسنی (حکمت)*

چکیده

«پست‌مدرنیسم»، که در پستر سکولار غرب زاده شد، دارای ویژگی‌های زیر است: بر نسبی‌گرایی و کثرت‌گرایی تأکید و هرگونه باور یقینی و ارزش مطلق را مردود می‌داند؛ با ذات‌گرایی سرسستیز داشته، هویت انسان را برساخته اجتماعی می‌پندارد؛ ابتدای ارزش‌ها بر واقعیت‌های تکوینی و تأثیرات ضروری اعمال بر سرنوشت انسان را برنمی‌تابد در اهداف تربیتی، بر نهادینه‌سازی کثرت‌گرایی، تقویت روحیه خودسامانی در فراگیران تأکید و در اصول تربیتی بر پرهیز از جزم‌گرایی، مبارزه با نظام‌مندی و تأکید بر آزادی‌های فردی اصرار می‌ورزد. در روش‌های تربیتی نیز بر گفتمان فراگیرمحوری، توجه جدی به حاشیه‌نشین‌ها و نفی الگوپذیری تأکید دارند.

این اندیشه، به‌رغم برخورداری از یک سلسله نقاط قوت، همچون مبارزه با «جهانی‌سازی»، مبارزه با «علم‌گرایی» و تأکید بر «پویایی»، از نقاط ضعف فراوان نیز رنج می‌برد. مهم‌ترین آنها، گسیختگی فکری و تناقض آشکار در اندیشه، نادیده انگاشتن واقعیت‌ها و معرفت‌های یقینی، همچنین ارزش‌های ثابت و فطری است.

کلیدواژه‌ها: پست‌مدرنیسم، تعلیم و تربیت، ارزش‌ها، فراوانیت‌ها، نسبی‌گرایی و کثرت‌گرایی.

مقدمه

پست‌مدرنیسم از جمله جریان‌های فکری است که در دوران معاصر، بیشترین شهرت و تأثیرگذاری را در حوزه‌های مختلف، از جمله در حوزهٔ تعلیم و تربیت داشته است. این اندیشه به دلیل اینکه در عصر انفجار اطلاعات ظهور کرد، در غرب محدود نماند، بلکه در بسیاری از نقاط جهان و از جمله کشورهای اسلامی، نفوذ کرده است. به گونه‌ای که امروزه نه تنها در محافل علمی، بلکه در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، هنری و غیره، نظریات پست‌مدرن به صورت جدی مطرح است. با این وجود، پست‌مدرنیسم یک مکتب فکری نظام‌مند نیست که بتوان به صورت دقیق و قاطع چارچوب فکری و دلالت‌های تربیتی آن را بیان نمود، بلکه آن گونه که طبع این جنبش نیز اقتضا دارد، همواره چهره عوض می‌کند و در آن گرایش‌های گوناگون وجود دارد. از این رو، هم در تعریف پست‌مدرنیسم و رابطهٔ آن با مدرنیسم، هم در تعیین دقیق شاخه‌ها و پیش‌گامان آن و هم در استخراج دلالت‌های تربیتی این اندیشه، اختلاف نظر وجود دارد.

چیستی پست‌مدرنیسم

۱. پست‌مدرنیسم = پسامدرنیسم

عده‌ای از صاحب‌نظران با توجه به برخی تفاوت‌های اساسی که میان مدرنیسم و پست‌مدرنیسم وجود دارد، معتقدند که «پست‌مدرنیسم» به معنای «پسامدرنیسم» از جنبش‌های نوینی به حساب می‌آید که پس از مدرنیسم به وجود آمده و اشاره به مرحلهٔ بعد از آن دارد؛ زیرا در حالی که مدرنیسم بر ثبات واقعیت و کشف واقعیت‌ها تأکید داشت، پست‌مدرنیسم بر بی‌ثباتی همه چیز و خلاق واقعیت‌ها اصرار می‌ورزد. مدرنیسم قایل به قطعیت، ضرورت و فراوایت است، اما از نگاه پست‌مدرنیسم، به هیچ عنوان نمی‌توان و نباید از این مقوله‌ها یاد کرد. بخصوص در حوزهٔ تعلیم و تربیت ارزش‌ها، اخلاق، سیاست و غیره، نباید از بنیادها و بنیان‌های نظری ثابت و جهان‌شمول سخن گفت. ارزش‌ها امور نسبی هستند که از فرهنگی به فرهنگی دیگر متفاوت هستند. بنابراین، جنبش پست‌مدرن در واقع مرحلهٔ پس از مدرنیسم و نوعی گذار از آن به حساب می‌آید. برخی از طرف‌داران این قرائت از پست‌مدرنیسم بر این باورند که شروع آن با نوشته‌های ریچارد رورتی بوده است (رهنما، ۱۳۸۸، ص ۱۱؛ پورشافی، ۱۳۸۸، ص ۲۲-۲۳؛ شعاری‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۶۷۲).

برخی دیگر معتقدند که پیشوند «پست» یا «پسا»، نخستین بار توسط لسلی فیلدر در سال ۱۹۶۵ به کار گرفته شد. وی این پیشوند را جادویی و افسون‌گر تلقی کرد. اما شخصیتی که پست‌مدرنیسم را به صورت مفصل و جذاب تفسیر کرد و در واقع، نخستین کسی که مفاهیم «پست‌مدرنیسم» را به حوزهٔ

مباحث فلسفی کشاند، ژان فرانسوا لیوتار (Jean Fracois Lyotard) بود. وی با تأثیرپذیری که از مارکس، فروید، لاکان، نیچه، کانت، هایدگر داشت، پست‌مدرنیسم را صبغه فلسفی بخشید (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۲۵؛ شعاری‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۶۷۵).

۲. پست‌مدرنیسم به‌مثابه بخشی از مدرنیته غربی

برخی با توجه به جوهره اومانیستی، اشتراکات اساسی و بستر رشد این دو اندیشه، معتقدند که پست‌مدرنیسم بخشی از مدرنیته است که با رویکرد انتقادی نسبت به بعضی از مدعیات آن، به‌صورت کم‌وبیش متفاوت بازسازی یا بازتولید شده است. بنابراین، پست‌مدرنیسم چشم‌اندازه ویژه بر نقد و شرح و بسط مدرنیسم است که البته برخلاف مدرنیسم، بر نفی کلیت و فراوایت‌ها تأکید دارد و از این طریق می‌خواهد تعدیلی در آن ایجاد کرده، و روح اومانیستی حاکم بر غرب را با شیوه‌های معتدل‌تر گسترش دهد. به گفته تود ژیتلن (Todd Gitlen)، اگر مدرنیسم وحدت قدیمی‌تر را ویران ساخته و خودش نیز در حال فروپاشی است، پست‌مدرنیسم، مجذوب قطعات برج مانده آن و طفیلی مدرنیسم است (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۲۵ و ۴۲۸).

در نظر این افراد، هرچند مهد پرورش این فکر فرانسه بوده و شاخص‌ترین افراد آن میشل فوکو، ژاک دریدا، ژان فرانسوا لیوتار به‌حساب می‌آیند. اما فیلسوفان همچون فردریک ویلهلم نیچه، سورن کی‌یرگگارد، مارتین هایدگر، و غیره از فیلسوفان قاره‌ای و ساندریس پیرس (Charles S Pierce)، ویلیام جیمز، و جان دیویی از فیلسوفان پراگماتیسم که مربوط به قرن نوزدهم می‌باشند، نیز به یک معنا از بنیانگذاران پست‌مدرن به‌شمار می‌روند؛ زیرا برخی اندیشه‌های پست‌مدرن، بخصوص نقد مدرنیسم و موضع‌گیری علیه آن در اندیشه‌های آنان، به‌صورت پررنگ وجود دارد. بنابراین، پست‌مدرنیسم هرچند تفاوت‌های جدی و اساسی با مدرنیسم دارد، اما به‌معنای عبور از آن نیست، بلکه آن دو در جوهر و ذات با یکدیگر اشتراک دارند. درواقع، پست‌مدرن از موضوعات و اندیشه‌های مدرن تغذیه نموده و ضمن طرد برخی عناصر مدرن، بسیاری دیگر را در خود جذب نمودند (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۲۸-۴۲۹؛ پورشافی، ۱۳۸۸، ص ۲۳).

چندوجهی بودن پست‌مدرنیسم

پست‌مدرنیسم، در آغاز یک جنبش فرهنگی بوده و بیشترین نمود را در عرصه‌های معماری، هنرهای تجسمی، موسیقی، ادبیات و غیره داشته است. برخی بر این باورند که پست‌مدرنیسم «بیشتر یک نوع روحیه و خلق‌وخو است تا یک جنبش» (Nodings, 1995, p. 72). از این‌رو، این واژه بیشتر برای

توصیف اوضاع و احوال فرهنگی و اخلاقی حاکم بر کشورهای صنعتی غرب، از نیمه دوم قرن بیستم به بعد به کار می‌رود (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۲۶؛ بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۹). اما در ادامه از آنجایی که تغییرات شتاب‌آلود جزء ماهیت پست‌مدرنیسم است، این پدیده بسیار زود در حوزه‌های مختلف بسط یافت. امروزه دیگر خود را به هنر و معماری محدود نمی‌کند، بلکه شخصیت چندوجهی پیدا کرده است که هر جنبه و چهره آن، مطالعه خاص خود را می‌طلبد. از این رو، توقع یافتن تعریفی جامع و دقیق از این مکتب فکری و یا جنبش اجتماعی را باید فراموش کرد. پست‌مدرنیسم، پیچیده‌تر و پراکنده‌تر از آن است که تسلیم تعریف جامع و مانع شود. وقتی پست‌مدرنیسم تعریف قطعی و جامع ندارد، طبقه‌بندی گرایش‌ها و انواع آن نیز قطعی نخواهد بود (فرمینی، ۱۳۸۹، ص ۱۷).

چیستی تعلیم و تربیت ارزش‌ها

پست‌مدرنیسم در حوزه تعلیم و تربیت ارزش‌ها به صورت اثباتی وارد نشده و در عمل نظریات اثباتی ارائه نداده است، بلکه تعلیم و تربیت ارزش‌ها را، به دلیل نظام‌مندی و تکیه بر باورها و ارزش‌های یقینی و ضروری مورد حمله قرار داده است. بنابراین، نمی‌توان از این مکتب، انتظار تعریف جامع و مانع از تعلیم و تربیت ارزش‌ها داشت. اما از آنجایی که این اندیشه، به صورت خواسته یا ناخواسته، به یک ایدئولوژی تبدیل شده که در عرصه‌های گوناگون هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی مبانی فلسفی خاص خود را دارد، حداقل می‌توان از نگاه ویژه پست‌مدرنیسم به تعلیم و تربیت ارزش‌ها سخن گفت. به عبارت دیگر، می‌توان از این مبانی و از مجموعه آثار پیش‌گامان این اندیشه، استدلالات و دلالت‌های تربیتی و در نتیجه، حتی نظریه پست‌مدرنیسم به تعلیم و تربیت ارزش‌ها را استخراج کرد؛ زیرا با اندکی تأمل روشن می‌شود که همین فلسفه‌سنجی و ارزش‌سنجی، برای پست‌مدرنیست‌ها به عنوان یک ارزش فراگیر و ثابت درآمده و بر یک سلسله مبانی نظری و فلسفی استوار است (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۲۸). با این وجود، در این نوشتار ترجیح دادیم به جای اصطلاح «نظریه تربیتی»، از واژه «نگاه» استفاده کنم.

از آنجایی که پست‌مدرنیسم رسالت اصلی خود را آشکار ساختن بحران‌های مدرنیته و نقد باورها و ارزش‌های ثابت می‌داند، در مباحث تربیتی نیز بیشتر بحران‌زدگی تعلیم و تربیت مدرن را تبیین نموده و در این جهت نیز جنبه صرفاً سلبی دارد. البته، انتقاد پست‌مدرنیست‌ها، به تعلیم و تربیت مدرن، محدود نموده، بلکه هرگونه تعلیم و تربیت نظام‌مند و مبتنی بر باورهای یقینی و ارزش‌های ثابت ناشی از این باورها را به چالش می‌کشد. بنابراین، می‌توان گفت تعلیم و تربیت ارزش‌ها از نگاه پست‌مدرنیست‌ها،

مطالعه و فهم معضلات نظام‌های تربیتی موجود و جایگزین کردن آنها با تعلیم و تربیتی است که در آن هیچ‌گونه نظام‌مندی، فرا روایت و تعریف عینی، نه ارائه می‌شود و نه مورد قبول واقع می‌گردد (فرمهنی، فراهانی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۶-۱۲۵).

مبانی فلسفی نگاه پست‌مدرنیسم به تعلیم و تربیت ارزش‌ها

سخن گفتن از تعلیم و تربیت ارزش‌ها در این مکتب، نوعی تناقض‌گویی است. تناقض‌آمیزتر از آن، سخن گفتن از مبانی فلسفی تعلیم و تربیت ارزش‌ها در این اندیشه است؛ زیرا اندیشه‌ای که اساساً ضد‌مبناگرایی است و هویت اصلی آنرا رد فرا روایت‌ها تشکیل می‌دهد، به‌ظاهر هیچ‌سختی با این‌گونه مباحث ندارد. اما، از آنجایی که امکان رد فلسفه تنها فقط با فلسفه ممکن است، پست‌مدرنیست‌ها نیز هرچند ناخواسته و برخلاف مدعیات خود، به یک‌سلسله مبانی فلسفی تن داده‌اند، در بررسی و نقد نگاه آنان به تعلیم و تربیت ارزش‌ها، توجه به این مبانی بیشترین اهمیت و ضرورت را دارد. از این‌رو، در ادامه مهم‌ترین مبانی فلسفی پست‌مدرنیسم را به‌صورت بسیار مختصر بیان خواهیم کرد.

الف. مبانی هستی‌شناسی

در آثار متفکران پست‌مدرن، راجع به مبانی هستی‌شناسی، نه تنها هیچ‌گونه بحث اثباتی وجود ندارد، بلکه آنان با این‌گونه بحث‌ها کاملاً مخالف‌اند. نه تنها مباحث هستی‌شناسی برای آنان مطرح نبوده، بلکه عبور از بحث‌های متافیزیکی، از مبانی این اندیشه به حساب می‌آید. بنابراین، تعبیر مبانی هستی‌شناسی در مورد پست‌مدرنیسم مسامحه‌آمیز است و نباید آن را به معنای رایج به کار برد.

۱. واقعیت به مثابه یک امر برساخته و نه عینی

انکار واقعیت عینی و مستقل از اذهان و به‌جای آن اعتقاد به واقعیت‌ها به مثابه یک امر بین‌الذهانی و برساخته اجتماعی، از مبانی هستی‌شناسی پست‌مدرنیسم به حساب می‌آید. از نگاه پست‌مدرنیست‌ها، همه موجودات، دارای هویت‌های برساخته و دائماً در حال دگرگونی است، به‌گونه‌ای که هیچ‌گونه هویت ثابت برای آنها وجود ندارد؛ زیرا اساساً حقیقت یک امر ساختنی است، نه کشف‌کردنی. به همین دلیل، در اندیشه فلسفی پست‌مدرن، علیت، ضرورت و کلیت فلسفی جای خود را به شانس، تصادف، اقبال و غیره می‌دهد (فرمهنی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۸؛ Nodings, 1995, p. 73).

ریچارد رورتی در کتاب *فلسفه و آئینه طبیعت* معتقد است که مشکلات اصلی فلسفه مدرن، عینیت‌گرایی و واقع‌گرایی آن است. این ایراد وی نه فقط متوجه فلسفه مدرن، بلکه به طریق اولی

متوجه متافیزیک و فلسفه‌های ماقبل مدرن است. در اندیشه وی، برای اینکه بر مشکلات فلسفی موجود فایق آییم، باید از هرگونه اعتقاد به واقعیت عینی، که باید مکشوف واقع شود، دست برداشته و تفسیر خود را از واقعیت به امر گسسته و بی‌ثبات تغییر دهیم (http://en.wikipedia.org/wiki/Richard_Rorty)

۲. کثرت‌گرایی

نفی واقعیت‌های ثابت، مطلق و ماقبل تجربی، به معنای اعتقاد به کثرت‌گرایی در حوزه هستی‌شناسی است. از این رو، کثرت‌گرایی در حوزه‌های گوناگون، از جمله در حوزه هستی‌شناسی، از مهم‌ترین مبانی فلسفی پست‌مدرن به حساب می‌آید. پست‌مدرنیست‌ها، بیش از هر مکتب دیگر با «کلی» و مباحث مربوط به آن سرسنتیز دارند و هیچ‌گونه وجودی و در هیچ ظرفی، حتی ظرف ذهنی، برای «کلی» قایل نیستند. از این رو، هرگونه کلی‌گرایی و ارزش‌های جهان‌شمول را رد می‌کنند. اندیشه‌های پست‌مدرن، با توجه به وجوه پسا-ساختارگرایانه خود، متضمن نفی هرگونه حقیقت ثابت و واحد است، و بلکه هرگونه تناظر و همسویی یا تطابق و همسانی را نیز نفی می‌کند. گسست در حوزه‌های گوناگون معماری، هنر، فرهنگ و بخصوص ارزش‌های تربیتی و اخلاقی، بازتاب همین گسست و پراکندگی حاکم بر جهان هستی است (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۲۵-۴۲۶؛ فرمهینی، ۱۳۸۹، ص ۱۸، ۲۱، ۵۷).

۳. ماده‌گرایی

پست‌مدرنیسم انسان را محور و منشأ همه حقایق، معرفت‌ها و ارزش‌ها می‌پندارد و اعتقاد به حقایق ماورایی و متافیزیکی را نمی‌پذیرد. در این مکتب، سخن گفتن از وجود مجرد، ازلی و ابدی خداوند متعال یا موجودات ثابت و مجرد دیگر، به هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست. آنچه در عالم وجود دارد، اشیای محسوس و قابل لمس است که دارای حقایق محلی و برساخته جامعه می‌باشند. از این رو، پست‌مدرنیست‌ها باورهای الهیاتی ادیان الهی و ارزش‌های مبتنی بر آنها را با جدیت رد می‌کنند. پست‌مدرنیست‌ها، صراحتاً از ماده‌گرایی سخن نمی‌گویند، بلکه از اخلاق و دین‌داری نیز دم می‌زنند، اما مراد آنها، دین طبیعی و الهیات طبیعی است که برساخته جوامع انسانی و ناشی از نیاز آنان است. آنان هیچ‌گونه علاقه‌ای به واقعیت هیچ چیز در ماورای جهان طبیعی ندارند و ثنویت معنوی و مادی، در پست‌مدرنیسم به کلی رخت بر می‌بندد (پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۲۵؛ فرمهینی، ۱۳۸۹، ص ۵۹).

۴. فلسفه‌اصالت زبانی

هرچند پست‌مدرنیسم، فلسفه تحلیلی را به این دلیل که مجذوب اثبات‌گرایی و عینیت‌گرایی است، مردود

می‌داند، اما به پیروی از روش این مکتب فلسفی، در بحث‌های نظری و تربیتی برای «زبان»، بیشترین اهمیت را قایل‌اند. «زبان» برای پست‌مدرنیست‌ها، به اندازه‌ای مهم است که می‌توان گفت جایگاه عقل در مدرنیسم را دارا می‌باشد؛ زیرا با توجه به عدول پست‌مدرنیست‌ها از عینیت‌گرایی به «ذهنیت متقابل»، اندیشه و ذهنیت انسان و در نتیجه، ارزش‌های تربیتی و اخلاقی برحسب زبان شکل گرفته و بیان می‌شوند. زبان به این معنا از حد ابزار ارتباط خارج می‌شود و صرفاً یک وسیله ارتباطی نیست، بلکه زبان اصولاً «همه چیز است» است؛ زیرا با زبان ذهنیت می‌یابیم، با زبان فکر می‌کنیم و با زبان ارزش‌ها را مشخص نموده و به یکدیگر منتقل می‌کنیم. به همین دلیل، روابط انسانی کاملاً با زبان آمیخته است. پست‌مدرنیست‌ها با تأثیرپذیری از بازی‌های زبانی ویتگنشتاین، معتقدند «معنا» وابسته به کلمات نیست، بلکه وابسته به این است که چگونه ارتباطی را میان کلمات برقرار کنیم و چگونه بافتی پدید آوریم. از این رو یک کلمه برحسب چارچوب یا قالبی که در آن قرار می‌گیرد، معناهای مختلف و حتی متضاد پیدا می‌کند. سخن با زبان کاملاً هم‌سان و هم‌معنا نیست، بلکه در یک زبان می‌توان سخن‌های گوناگون بیافرید؛ به این صورت، که واژگان را به صورت‌های گوناگون ترکیب نموده و ارتباط‌ها مختلفی بین آنها برقرار نمود (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۲۸؛ پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۲۵؛ فرمهینی، ۱۳۸۹، ص ۱۹).

ب. مبانی معرفت‌شناختی

همان‌گونه که بیان شد، پست‌مدرنیسم به‌جای تبیین مبانی فلسفی خویش، به نفی مبانی فلسفی می‌پردازد. از این رو، پست‌مدرنیست‌ها در مباحث معرفت‌شناختی نیز به‌جای معرفت‌شناسی بر جامعه‌شناسی معرفت تأکید دارند و قایل به رابطه تنگاتنگ معرفت و قدرت هستند. به همین دلیل، پست‌مدرنیسم به یک معنا قایل به عبور از معرفت‌شناسی و یا دست‌کم فروریزی نظام‌های معرفتی سنتی و جزم‌گرا می‌باشد (Noddings, 1995, p. 72). با این وجود، در ذیل مهم‌ترین مبانی معرفت‌شناختی این مکتب را به صورت فشرده بیان می‌شود.

۱. توجه به امور انضمامی و رد عینیت‌گرایی

عینیت‌گرایی از شالوده‌های اساسی روش‌شناسی علمی در دوران مدرن است و بر این پیش‌فرض استوار است که می‌توان «مشاهده آزاد از نظریه» داشت. علم‌گرایان تأکید داشتند که محققان باید فارغ از تمامی پیش‌فرض‌ها، اعتقادات و ارزش‌ها به سراغ واقعیت‌های عینی بروند و ابژه‌ها را آن‌گونه که هستند، مشاهده و تجربه نموده و از این طریق به یک سلسله قوانین یقینی و علمی دست یابند. نه تنها در بررسی

موضوعات مربوط به علوم طبیعی، بلکه در علوم اجتماعی نیز باید فارغ از هرگونه پیش‌فرض و داوری ارزشی، فقط به واقعیت‌های عینی توجه داشته باشند (Ritzer, 2001, p. 35).

پست‌مدرنیست‌ها دقیقاً برخلاف علم‌گرایان، عینیت‌گرایی را قبول ندارند، و بیشتر بر نظریه «ذهنیت متقابل» تأکید دارند. به عقیده آنان، انسان موجود اجتماعی است که در درون اجتماع و با فرهنگ‌ها، اهداف و ارزش‌های خاص خود بزرگ می‌شود. به همین دلیل، در هر کاری اعم از علمی و غیرعلمی، پیش‌فرض‌ها و اهداف خاص خود را دارد. این امور قطعاً بر مطالعات و تحقیقات وی اثر می‌گذارد (بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۲). به قول نادینگز: «هرگونه کوششی برای حذف پیش‌داوری‌ها و جهت‌گیری‌های ذهنی خود مستلزم جهت‌گیری ذهنی دیگر است.» (Nodings, 1995, p. 73).

مشاهده و ادراک حسی نمی‌تواند مبنای تردیدناپذیر باشد؛ زیرا روشن است که مشاهده یک امر بی‌طرف و خنثی نیست. چنان‌که فیلسوفانی همچون ویتگنشتاین، پوپر و هانسون نیز بیان کرده‌اند، مشاهده یک امر «بارگیری‌شده» یا «گرانبار از نظریه» است؛ یعنی آنچه را بیننده می‌بیند، و صورتی را که از طریق مشاهده درک می‌کند، متأثر از پیشینه معرفتی و ارزش‌های پذیرفته‌شده بیننده است. ایده دوهم و کواپن با عنوان «پیش‌فرض‌های کمکی»، بیانگر این واقعیت است که معرفت انسان یک شبکه به هم پیوسته است که در تمام مشاهدات انسان حضور دارد و بر آن اثر می‌گذارد (Philips, 2000, 3, 8). به عقیده آنان، واقعیت پیچیده‌تر از آن است که ما تصور می‌کنیم. واقعیت امر عینی و از پیش تعیین‌شده نیست که به راحتی در تفکر ما ظاهر شود، بلکه انسان واقعیت را مطابق نیازها، ارزش‌ها و سنت‌های فرهنگی خود شکل می‌دهد. از این رو، واقعیت یک امر برساخته است که به هیچ‌وجه نمی‌تواند مستقل از ارزش‌های اجتماعی باشد، بلکه خود یک امر اجتماعی و ناشی از همین باورها است (پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۲۶).

۲. نسبیت‌گرایی

پست‌مدرنیست‌ها هر نوع باور قطعی، ثابت و جهان‌شمول را به شدت رد می‌کنند و به جای آن، معرفت‌ها را نسبی، محلی و کاملاً متأثر از فرهنگ‌ها و ارزش‌های خاص می‌دانند. آنان حتی قوانین ریاضی را کلی و جهان‌شمول نمی‌دانند، بلکه آنها را شبه‌کلی می‌پندارند که نسبت به سایر گزاره‌ها از کلیت نسبی برخوردارند (Nodings, 1995, p. 72). برای این اساس هیچ‌یک از پارادایم‌ها، موجه‌تر از پارادایم‌های دیگر نیستند. چنان‌که لیوتار، با اصطلاح «توجیه فرهنگ‌جاری علم تجربی»، تأکید داشت که باید نسبت به داستانی که گفته شده است، تا علم تجربی را به عنوان یک چارچوب تولیدکننده معرفت

توجیه کند، شکاک باشیم. وی اصطلاح مشهور فراروایت‌ها را مطرح کرد تا بر این مطلب تأکید کند که هیچ‌گونه نظریه، تفسیر، برداشت، معرفت و غیره که ثابت و قطعی باشد، وجود ندارد (تاجیک، ۱۳۸۳، ص ۱۰۳، ۱۰۵؛ فرامهینی، ۱۳۸۹، ص ۲۰-۲۱؛ Philips, 2000, p. 3). پست‌مدرنیست‌ها معتقدند که باورها آن‌قدر می‌تواند قوی یا مستحکم باشد که فراتر از یک دیدگاه و به‌صورت یک نظریه قاطع به‌نظر رسد. اما در واقع همین باورهای به‌ظاهر مستحکم، می‌توانند باورهای کاذب باشند؛ زیرا آنچه که در ظاهر فهم و درک قطعی به نظر می‌رسد، می‌تواند در واقع سوءفهم باشد. حتی باورهای که بدیهی به نظر می‌رسند، می‌توانند در واقع کاذب باشند. هوموریست، اچ. ال. مینکین می‌گوید: «پرهزینه‌ترین حماقت‌ها این است که عاشقانه به چیزی که صادق نیست، باور داشته باشیم. این اصلی‌ترین شغل انسان است» (Philips, 2000, p. 4).

پست‌مدرنیست‌ها، شدت متأثر از نظریه ابطال‌گرایی کارل پوپر است. وی در یک موقف متضاد با پوزیتیویست‌ها قایل بود که اثبات‌گرایی و حتی تأییدگرایی قابل قبول نیست، بلکه باید یک نظریه را تا زمانی که ابطال نشده، قبول کنیم و بعد از آنکه در اثر دلایل و شواهد متقن‌تر، باطل شد، باید از آن نظریه دست برداریم و نظریه جدید را تا زمانی که باطل نشده است، بپذیریم. از این ایده پوپر با عنوان «ایده‌آل کنترلی یا تنظیمی» یاد شده است. به‌عبارت دیگر، اصل ابطال‌پذیری باید بر تحقیقات ما حاکم باشد یا آن را کنترل کند (Philips, 2000, p. 3).

۳. کثرت‌گرایی

پوپر معتقد بود که حقیقت مطلق هرگز فراچنگ انسان نخواهد آمد. جان دیویی، از این نظریه پوپر در کتاب منطق خودش تحت عنوان «نظریه‌ای تحقیق» بهره گرفت و اصطلاح «استحکام و قاطعیت موجه» را برای این مبنا پیشنهاد کرد. «موجه بودن» به این معناست که محقق باید طرف مقابل را متقاعد کند که برای معقول و قابل قبول بودن تحقیق شواهد کافی وجود دارد. مراد دیویی این بود که ما باید به‌دنبال باورهای باشیم که بهتر و به زبان قانع‌کننده‌تر موجه باشند؛ یعنی باورهای که به‌قدری قوی حمایت شده باشند که بتوان با اعتماد کامل به آنها رفتار نمود. اما موجه و بهتر بودن به این معنا نیست که این باور و یا این روش یقینی، تغییرناپذیر و بی‌بدیل است (Philips, 2000, p. 4). پست‌مدرنیست‌ها با تأثیرپذیری از این ایده معتقد به کثرت‌گرایی هستند. آنان چون بیش از معرفت‌شناسی به جامعه‌شناسی معرفت قایل‌اند، حتی موجه‌تر بودن یک باور و معرفت را نسبت به باور و معرفت دیگر قبول ندارند و معتقدند که همه باورها و معرفت‌های تحت تأثیر شرایط خاص به‌وجود می‌آیند و در همان شرایط از حقیقت برخوردارند (پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۳۱).

۴. ضدیت با مبنایگرایی

تا پایان قرن نوزدهم میلادی، در غرب همه نظام‌های معرفتی اعم از عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی با شاخه‌های مختلفی که داشتند، مبنایگرایی بودند. دکارت، که از رهبران عقل‌گرایی به حساب می‌آید، با شک دستوری خود در پی یافتن مبنای مطمئن برای معرفت بود. چنان‌که جان لاک نیز به‌عنوان پدر تجربه‌گرایی، مانند دکارت در پی یافتن مبنای مستحکم برای معرفت بود، هرچند که به نتیجه مغایر با دکارت رسید. اما از اوایل قرن بیستم، نظریه‌های شناخت به تدریج به سمت ضد‌مبنایگرایی تمایل پیدا می‌کند، تا اینکه در نیمه دوم قرن بیستم، توسط پست‌مدرنیست‌ها ضد‌مبنایگرایی خودش یک مبنای قرار می‌گیرد. البته ضد‌مبنایگرایان نقش عقل و تجربه هر دو را در شکل‌گیری معرفت مهم می‌دانند، اما مبنای معرفت را نه عقل می‌دانند و نه تجربه و اساساً مبنایگرایی نیستند (Philips, 2000, p. 6).

۵. ضدیت با سوپژکتیویسم

از مبانی معرفت‌شناختی پست‌مدرنیسم، خارج کردن فاعل شناسای دکارتی، کانتی و هگلی از نقطه مرکزی و در مقابل، توجه جدی به ابژه و نقش عوامل فرهنگی و اجتماعی در شکل‌گیری معرفت است. در حالی که دکارت، کانت، هگل معتقد بودند که انسان تنها فاعل شناسا است که به دلیل برخورداری از عقل می‌تواند واقعیت را بشناسد و یا بازنمود آن را به‌صورت قاطع و روشن درک کند، پست‌مدرنیست‌ها، محوریت انسان را در ادراک رد می‌کنند و برای مسائل ناخودآگاه و عوامل فرهنگی و اجتماعی، نقش اصلی قایل می‌شوند. آنان همان‌گونه که جزم‌گرایی و عینیت‌گرایی تجربه‌گرایان را رد می‌کنند، ادراکات ذاتی دکارت، عقل آفرینشگر کانت و روح کلی هگل را نیز رد می‌کنند. از دیدگاه آنان، پرداختن به بحث‌هایی از قبیل ماهیت معرفت، منابع معرفت، معیارها و ابزارهای معرفت و غیره، کاملاً مایوس‌کننده و بی‌فایده است. از این‌رو به‌جای آن روابط متقابل معرفت و قدرت، سودبرندگان و ضررکنندگان از معرفت و نوع زبانی که در میان ارباب معرفت پدید می‌آید، سخن گفت (پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۲۴-۲۵؛ فرمپینی، ۱۳۸۹، ص ۱۹-۱۸؛ Noddings, 1995, p. 72).

ج. مبانی انسان‌شناسی

۱. نفی ماهیت و ذات مشترک

پست‌مدرن، همان‌گونه که در مباحث هستی‌شناسی هرگونه حقیقت مطلق و ثابت را رد می‌کند، در مباحث انسان‌شناسی نیز سرشت مشترک انسان‌ها را انکار می‌کند. آنان معتقدند که هویت انسان به‌وسیله

فرهنگ ملی و محلی ساخته می‌شود و بخصوص سه مشخصه فرهنگی کلیدی، یعنی جنسیت، طبقه اجتماعی و نژاد بر آن اثر می‌گذارد. انسان بسته به اینکه در کدام جامعه و فرهنگ بزرگ شده و چه نظام تربیتی و ارزشی را قبول کرده است، ذاتاً و حقیقتاً از انسانی که در جامعه و فرهنگ دیگر و در نظام تربیتی و ارزشی دیگر تربیت شده و همچنین خود همین فرد، از خودش در زمان گذشته و آینده، از نظر ذات و حقیقت متفاوت است. بنابراین نه تنها همه انسان‌ها در یک ذات مشترک نیستند، بلکه در یک شخص انسانی نیز یک حقیقت واحده که در تمام دوران عمر او باقی باشد و بتواند حافظ وحدت شخصیه او باشد، وجود ندارد. در واقع، پست‌مدرنیسم حاکی از فروپاشی سوژه (انسان) است. سوژه در پست‌مدرنیسم، در زمان حال زیست می‌کند و هیچ‌گونه پیوستگی معنادار با گذشته و آینده خود ندارد (پورشافعی، ۱۳۸۸؛ فرامهینی؛ ۱۳۸۹، ص ۲۴-۲۳ و ۱۳۰).

۲. اعتقاد به «خود» به مثابه یک هویت اجتماعی - فرهنگی

هرچند پست‌مدرنیسم بر آزادی فردی، در قبال نظام‌های حاکم بر جامعه و جهان، تأکید دارند و خود را مکتب ضدامپریالیستی و ضدسلطه می‌دانند، اما به دلیل تأثیرات تعیین‌کننده که برای جامعه و فرهنگ حاکم قایل‌اند، به‌گونه‌ای در دام جبرگرایی اجتماعی گرفتار آمده‌اند. به عبارت دیگر، هرچند اختیار را به‌عنوان یک ویژگی شخصی می‌پذیرد و قایل به جبر کلامی نیست، اما انسان را حل شده در جامعه و فرهنگ حاکم بر جامعه می‌داند و از این جهت وی را امر برساخته و ناچار می‌پندارد. پست‌مدرنیست‌ها با نظریه «فرد» یا «من» یا «خود مستقل» مخالف‌اند و به‌جای آن از «خود» به‌منزله یک «هویت اجتماعی - فرهنگی» سخن می‌گویند. به همین دلیل، هیچ خود واقعی و اصیلی قابل شناسایی نیست، بلکه برای درک هویت و رفتار افراد، همیشه به شناسایی شبکه‌های از روابط اجتماعی نیاز است. برای شناخت هر فرد، باید هیئت اجتماعی فرهنگی بزرگ‌تر، که او را دربر گرفته است، بشناسیم (بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۸).

۳. انکار منزلت عقل به مثابه شاخص انسانیت

معمولاً متفکران همواره عقل را به‌عنوان اصلی‌ترین شاخصه و سرمایه انسانی و بالاترین مرحله وجودی وی لحاظ کرده و در نتیجه، ادراکات عقل را کاملاً معتبر می‌دانستند. در عصر مدرن، عقل با کنار زدن وحی به‌عنوان منبع ادراک، به ظاهر مقام و ارج ویژه یافت و با مطرح شدن سوپژکتویسم دکارتی، انسان به دلیل دارا بودن عقل اصل و محور همه چیز قرار گرفت. از این‌جمله، اعتقاد به مراجعیت عقل از ویژگی‌های اساسی عصر مدرن به‌شمار می‌رود. اما نکته‌سنجی‌ها و بررسی‌های موشکافانه کانت در نقد عقل عملی و نقد عقل نظری و سپس،

موشکافی‌های نیچه و برخی دیگر از فیلسوفان انسان‌گرا و کارهای جدی که ماکس وبر در نقد عقل انجام داد، در نهایت، عقل از مرجعیت و اقتداری که داشت ساقط شد و به موضوعی برای نقد مبدل گشت. پست‌مدرنیست‌ها با استفاده از نقدهایی که شده بود، مرجعیت و اعتبار عقل را به کلی به چالش کشیدند و آن را در حد یک ناظر به شدت متأثر از عوامل متعدد بیرونی تنزل دادند. از این رو کلیت، ضرورت و قطعیت راه، که مهم‌ترین رهاورد عقل‌گرایی بود، کنار زده و احساسات و عواطف را همپای عقل به حساب آوردند (پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۳۱؛ فرمehینی، ۱۳۸۹، ص ۱۹).

د. مبانی ارزش‌شناسی

۱. نسبیت‌گرایی

پست‌مدرنیسم ارزش‌های اخلاقی و معنوی جهان‌شمول را رد می‌کند و قایل به نسبیت همه ارزش‌ها در همه حوزه‌هاست. از این رو، هیچ‌گونه ترجیح ارزشی خاص وجود ندارد. هرکس باید خودش به ارزش‌ها، ترجیحات ارزشی و رویکردهای خویش نظم دهد (تاجیک، ۱۳۸۳، ص ۱۰۳ و ۱۰۵؛ رهنما، ۱۳۸۸، ص ۱۱). اخلاق و تعلیم و تربیت، یک موضوع عینی و خارجی نیست و نمی‌تواند دارای معیارهای عینی باشد. چنان‌که ریچارد رورتی، به ماهیت اقتضایی اخلاقی اشاره می‌کند و با نفی بنیادگرایی، عمل‌گرایی را جایگزین آن می‌کند. در این مکتب، همچون مکتب عمل‌گرایی دیویی، مؤلفه اصلی اخلاق مفهوم «تجربه» است. تأکید بر تجربه، نسبیت امور اخلاقی و ماهیت سیال آن و همچنین طرد ارزش‌های مطلق، از شباهت‌های اساسی این مکتب با مکتب جان دیویی درباره امور اخلاقی و تربیتی به حساب می‌آید (رهنما، ۱۳۸۸، ص ۱۱).

۲. کثرت‌گرایی

در جهان تنها یک ارزش یا یک منبع برای ارزش‌ها وجود ندارد، بلکه ارزش‌های بی‌نهایت و منابع گوناگون برای ارزش‌ها وجود دارد. انسان آزاد است ارزش‌هایی را بپذیرد که احساس می‌کند «خود اجتماعی» و گروه همسان، او را بهتر منعکس می‌کند. گروه‌های اجتماعی می‌توانند ارزش‌هایشان را به تناسب زمان، مکان، فرهنگ، جنسیت، نژاد و غیره عیار نموده و از ارزش‌های بی‌پایانی، که وجود دارد، ترکیب سازگاری به وجود آورند (پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۲۹).

پست‌مدرنیسم تعلیم و تربیت مدرن را به دلیل توجه به مرکز و غفلت از مرزها و حاشیه‌ها مورد انتقاد

قرار می‌دهد و ادعای جهان‌شمول آنان را در رابطه با قانون‌مندی تاریخ، اروپامحوری، جهانی‌سازی و غیره رد می‌کند. اساساً برخی پست‌مدرنیست‌ها، همچون هنری ژریرو، عنوان نظام تربیتی خود را نظام تعلیم و تربیت مرزی گذاشته‌اند. در این نظام، اعتقاد بر این است که معلمان در داخل مرزهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زندگی می‌کنند که چندانگانه و متکثر است (فرمپینی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۸).

۳. بیرون‌گرایی

در اندیشه پست‌مدرن ارزش‌های فطری، ذاتی و درونی وجود ندارد، بلکه ارزش‌ها از طریق عوامل اجتماعی و فرهنگی و گفت‌وگو انتخاب می‌شوند. اساساً پست‌مدرنیسم، هیچ‌گونه ماهیت و ذاتی برای انسان قایل نیست تا آن را منبع خیزش ارزش‌ها بداند، بلکه همان‌گونه که ذات و هویت انسان یک امر برساخته است، ارزش‌هایی را که انسان انتخاب می‌کند، نیز یک امر برساخته می‌باشند. به همین دلیل، انسان شایسته و نجیب بودن یک امر کاملاً زمانی و مکانی و تابع شرایط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی است (پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۲۹).

۴. انکار گذار از هست به باید

از مباحث بسیار مهمی که در بحث ارزش‌ها، بخصوص در فلسفه اخلاق و فلسفه تعلیم و تربیت مطرح است، بحث امکان یا عدم امکان عبور از «هست» به «باید» و چپستی گزاره‌های هنجاری است. به دلیل، اینکه پست‌مدرنیسم اساساً هیچ‌گونه واقعیت ثابت و مستقل در عالم خارج را قبول ندارد، عبور از «هست» به «باید» را امر بی‌معنا می‌داند. در نظر پست‌مدرنیسم، هیچ‌گونه بیناد واقعی و حقیقی در درون انسان یا در عالم خارج وجود ندارد که بتواند مبنای استنتاج و یا خیزش هنجارها و ارزش‌ها باشد. از این‌رو رابطه نظریه و عمل هم به معنای ابتدای ارزش‌ها بر نظریه و هم به معنای نقش نظریه در عمل موضوعیت خود را از دست می‌دهد (Connor, 2010, p. 53). فرمپینی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۰-۱۱۹).

اهداف تربیتی

۱. نهادینه کردن کثرت‌گرایی

پست‌مدرنیست‌ها با اعتقاد به پلورالیسم، مدعی‌اند که حیات انسان دارای یک هدف غایی و مشخص نیست، بلکه هر جامعه به فراخور ارزش‌هایی که پذیرفته است، دارای اهداف سیال و متغیر خواهد بود. تعلیم و تربیت باید تلاش کند که کثرت‌گرایی و پذیرش فرهنگ‌های مختلف را در درون فراگیران

نهادینه نموده، و از این طریق هم‌پذیری اجتماعی را در جامعه گسترش دهد (زهنما، ۱۳۸۸، ص ۱۲؛ پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۳۴).

به اعتقاد پست‌مدرنیست‌ها، جوامع غربی که برای یک‌سان‌سازی فرهنگی و جهانی‌سازی تلاش می‌کنند، اوضاع کنونی تعلیم و تربیت را ضروری و تغییرناپذیر می‌دانند و تأکید دارند که معلمان باید تابع همین نظام باشند. در حالی که، مدارس باید سنگرهای مهم جهت ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی باشند و معلمان و فراگیران باید نقش و مسئولیت خود را در قبال ایجاد تغییرات و نجات دادن جهان از سلطه ایفا نمایند. از مهم‌ترین اهداف تعلیم و تربیت این است که احساس مسئولیت اجتماعی در برابر دیگران، از جمله کسانی که بر روی حواشی زندگی اجتماعی قرار دارند و به‌عنوان «بیرونی‌ها» شناخته می‌شوند، تقویت گردد. به عبارت دیگر، هدف رشد هویت‌های متکثر دانش‌آموزان است تا بتوانند با نابرابری مبارزه کنند و حقوق اساسی انسانی را گسترش دهند (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۳۴؛ بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۷).

۲. مرجعیت زدایی

پست‌مدرنیسم، نسبت به ارزش‌ها و نظام‌هایی که خود را مرجع، فراگیر و زوال‌ناپذیر می‌دانند، نگاه خصمانه دارند و معتقدند که هیچ‌گونه مرجعیت و اقتدارگرایی مورد پذیرش نیست. با توجه به برساخته بودن ماهیت انسان و نظام‌های ارزشی، باید هرگونه جزم‌گرایی و اقتدارگرایی را کنار زده و برای همه فرهنگ‌ها و نظام‌های ارزشی، ارج یکسان قابل‌باشیم و انسان همساز با فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی خود آنها تربیت کنیم. باید تلاش نمود از طریق تعلیم و تربیت، فرهنگ تحمل‌دیگران، یعنی «هرآنچه را برای خود روا می‌داری برای دیگران نیز روا داشته باش»، در جامعه نهادینه کرد. گفت‌مان اجتماعی که از روش‌های تربیتی مهم پست‌مدرنیسم به حساب می‌آید، پدیدآورنده احساس مسئولیت اجتماعی در برابر حاشیه‌نشین‌ها، و بیرونی‌ها است. مراد از حاشیه‌نشین‌ها نه لزوماً حاشیه‌نشین‌های جغرافیایی، بلکه حاشیه‌نشین‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی‌اند (بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۷؛ پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۳۳).

هنری ژیرو، نظریه‌پرداز آمریکایی در تعلیم و تربیت، نوعی نظام تعلیم و تربیت مرزی را پیشنهاد می‌کند که در آن بسیاری از اهداف سنتی تعلیم و تربیت نادیده گرفته شده‌اند. تعلیم و تربیت مرزی، فرصت لازم را برای دانش‌آموزان فراهم می‌کند تا با منابع و مراجع چندگانه‌ای درگیر شوند که کدهای مختلف فرهنگی، تجارب و زبان‌ها را تشکیل می‌دهند. این بدان منظور است که دانش‌آموزان این کدها را بشناسند و بتوانند با آنها به‌طور انتقادی برخورد کنند و از محدودیت‌های آنها آگاه شوند (ژیرو، ۱۳۸۸، ص ۷۱۶؛ فرمهبینی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۸).

۳. برقراری عدالت و نفی برتری طلبی

پست‌مدرنیست‌ها با رویکرد انتقادی که به نظام سلطه، عملیات «جهانی‌سازی» و انواع تبعیضات رایج مذهبی، ملی، نژادی، جنسیتی و غیره دارند، رهایی جوامع از این تبعیضات و بی‌عدالتی‌ها را مهم‌ترین شعار و هدف خود اعلام می‌کنند. به همین دلیل، در مباحث تربیتی مهم‌ترین هدف تربیتی را کوشش برای رهایی بخشی فراگیران از بی‌عدالتی‌های رایج و حاکم بر نظام‌های آموزشی می‌دانند. آنها تأکید دارند که مدارس و نظام‌های تربیتی باید نقشه فهم فرهنگی حاکم بر جهان را تغییر دهند. فراگیران باید به مرحله‌ای برسند که دریابند ظلم و بی‌عدالتی واقعیت‌هایی تغییرناپذیر و جزء سرشت جوامع بشری نیستند. همچنین آنها باید درک کنند که تا چه اندازه تجربه‌های فردی آنان تحت تأثیر شرایط اجتماعی قرار دارد (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۳۴-۴۳۵؛ بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۷).

آنان در مقابل سیاست «جهانی‌سازی» و شعار «جهانی‌شدن» غرب، سیاست دفاع از «محلی‌گرایی» و شعار «بومی‌گرایی» را مطرح می‌کنند و معتقدند که هدف اصلی جهانی‌سازی، استعمار و استثمار کشورهای فقیر است. این هدف تربیتی پست‌مدرنیسم، از همان ایده آنان مبنی بر توجه به دیگری و احترام به همه فرهنگ‌ها و نظام‌های ارزشی ناشی می‌شود (پورشافعی، ۱۳۸۸). مک لارن در کتاب *زندگی در مدراس* (۱۹۹۴)، خاطرنشان می‌سازد که هدف مشترک از تعلیم و تربیت انتقادی، تقویت ضعیفان و غلبه بر نابرابری‌های و بی‌عدالتی‌هاست. در این مکتب، مدارس مؤسساتی هستند که در قبال ستم‌دیدگان احساس مسئولیت می‌کنند و به تقویت فردی و اجتماعی آنان می‌پردازند (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۳۱-۴۳۲).

۴. آموزش برای خودسامانی

کسب علم و دانایی صرف، یا یادگیری فنون و متخصص شدن در رشته‌های علمی نمی‌تواند هدف باشد. مهم‌ترین هدف تعلیم و تربیت باید این باشد که فراگیران را برای مشارکت فعال در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی و ایجاد تحولات و اصلاحات اساسی، که تغییر اوضاع اسف‌انگیز گروه‌های اجتماعی حاشیه‌نشین و تحت سلطه را، رقم بزنند، آماده کند (بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۳۰۱). از نظر هنری ژیرو، تربیت برای تقویت و نیرومندسازی فردی و اجتماعی، بر گردآوری دانش، تقدم اخلاقی دارد، اگرچه کسب دانش، همراه با تقویت و نیرومندسازی انجام می‌گیرد. به اعتقاد مک لارن هدف اولیه از تقویت فردی و اجتماعی، رشد تعهد دانش‌آموزان برای یک دگرگونی اجتماعی است که گروه‌های به حاشیه رفته، به ویژه ستم‌دیدگان فقیران ارتقا بخشد (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۳۵؛ فرمینی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۸).

ریچارد رورتی با طرح انسان آرمانی، که بیش از همه «خودآفریننده» است، معتقد است که تعلیم و

تربیت باید در جهت این خودآفریندگی گام بردارد. مدارس باید به همه دانش‌آموزان اجازه دهند که شانس خودآفریندگی داشته باشند تا توانایی‌های خود را به فعلیت برسانند و نشان دهند. نظام تربیتی باید به فراگیران این فرصت را بدهد که ظرفیت انتقادی خود را برای مبارزه و تغییر صورت‌های سیاسی و اجتماعی موجود - به جای سازگاری صرف - گسترش دهد. تعلیم و تربیت، باید به‌جای تربیت شهروندان صرفاً خوب، به تربیت شهروندان انتقادی همت گمارد؛ شهروندانی که قادر به درک و تشخیص تناقضات، نابرابری‌های اجتماعی و سلطه باشند (فرمهبینی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۳-۱۳۴).

۵. محو آرمان شهرگرایی

پست‌مدرنیست‌ها، هیچ‌گونه پیش‌بینی قطعی برای آینده را قبول ندارند و غایت‌گرایی تاریخی را به‌شدت رد می‌کنند. هیچ‌گونه قانون‌مندی کلی تاریخی و مراحل اجتناب‌ناپذیر در تاریخ وجود نداشته و نخواهد داشت. ادعایی که آگوست کنت و ماتریالیسم تاریخی در خصوص قانون‌مندی و مراحل معین تاریخی داشتند، امر بدون دلیل و بلکه نامعقول است. چنان‌که خوش‌بینی ادیان الهی نسبت به پایان جهان و ایده منجی آخرالزمان نیز ادعای بدون دلیل و غیرقابل قبول است. آینده جهان الزاماً بهتر از حال و گذشته نخواهد بود؛ زیرا هرگونه پیش‌بینی قطعی و حتی اطمینان‌آور از آینده غیرممکن است. بنابراین، نباید اهداف تعلیم و تربیت را برحسب خوش‌بینی، بدون دلیل نسبت به آینده تعریف کنیم. اینکه در نظام‌های موجود تعلیم و تربیت، غایت‌گرایی تاریخی به‌عنوان یک هدف لحاظ شده است، یک انحراف و ملاحظه بدون دلیل، به حساب می‌آید (پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۳۳). پست‌مدرنیست‌ها همچنین پایان‌باوری را رد می‌کنند و نظریاتی همچون پایان فلسفه، پایان تاریخ و غیره، از دیدگاه آنان مردود است. اینکه هایدگر از پایان متافیزیک سخن می‌گوید، یا فوکو یا ما معتقد است که با فروپاشی نظام کمونیستی در شوروی، به پایان تاریخ رسیده‌ایم و غیره هیچ‌کدام صحیح نمی‌باشد (فرمهبینی، ۱۳۸۹، ص ۲۳).

۶. تحکیم دموکراسی

از نظر پست‌مدرنیست‌ها، تعلیم و تربیت ذاتاً روندی با هدف ایجاد یک جامعه دموکراتیک و مساوات‌خواه است. آنان معتقدند که دموکراسی در دوران مدرنیته به‌عنوان عنصری مطلوب تحقق نیافته و بیشتر در جهت استیلای یک فرهنگ خاص متمرکز شده است. به همین دلیل، بزرگ‌ترین مانعی که بر سر راه دموکراسی حقیقی وجود دارد، به حاشیه رانده شدن گروه‌های اجتماعی به‌واسطه

نژادپرستی، جنسیت‌گرایی، ملی‌گرایی و غیره می‌باشد که جهانی‌سازی موردنظر آمریکا بارزترین مصداق آن به حساب می‌آید (همان، ص ۱۲۸ و ۱۳۰).

ژیرو معتقد بود که تعلیم و تربیت انتقادی به جای رد کردن زبان سیاست، باید آموزش عمومی را با ضروریات یک دموکراسی انتقادی پیوند دهد. وی در انتقاد از ایالات متحده آمریکا می‌گوید:

ایالات متحده به جای آنکه الگوی دموکراسی باشد، نسبت به نیاز به مبارزه برای شرایطی که دموکراسی را به جای عملی بی‌روح به فعالیت واقعی تبدیل می‌کند، بی‌اعتنا شده است... مدارس باید به مکان‌های تعلیم و تربیت انتقادی، در خدمت آفریدن قلمروی عمومی از شهروندانی که قادر به اعمال قدرت بر زندگی خودشان و به‌ویژه بر شرایط ایجاد و تحصیل دانش باشند، تبدیل شوند. این یک تعلیم و انتقادی است که تا اندازه‌ای به‌واسطه تلاش برای آفریدن تجربه‌ای زنده از قدرت‌بخشی به اکثریت عامه تعریف شده است. به‌عبارت دیگر، زبان تعلیم و تربیت انتقادی باید مدارس را به‌مثابه حوزه‌های عمومی دموکراتیک بنا نهد (ژیرو، ۱۳۸۸، ص ۷۱۴).

اصول تربیتی پست‌مدرنیسم

سخن گفتن از اصول، که طبعاً نوعی کلیت و قطعیت در آن نهفته است، در پست‌مدرنیسم نمی‌تواند به معنای متعارف باشد، بلکه آنچه که تحت عنوان اصول تربیتی پست‌مدرن بیان می‌شود، راهبردهای نسبتاً کلی پست‌مدرنیست‌ها به مقوله تعلیم و تربیت است.

۱. پرهیز از جزم‌گرایی

از آنجایی که تعلیم و تربیت فرایندی دوسویه است، پست‌مدرنیسم مهم‌ترین اصل تربیتی را پرهیز از جزم‌گرایی، توجه به نظرات شاگردان و گفت‌وگوهای انتقادی در کلاس درس می‌داند. معلمان نباید ارزش‌های پذیرفته‌شده خود را به فراگیران تحمیل کنند، بلکه باید به فراگیران اعتماد و احترام داشته و برای ارزش‌ها و اظهارنظر آنان ارج فراوان قایل باشند (بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۲۹۰؛ فرمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۸). به عقیده آنان، اگر محققان می‌خواهند در بهبودی برنامه‌ها و فعالیت‌های تربیتی سهیم باشند، نیازمند این هستند که نگاه‌های خود را فراتر از ارزش‌های پذیرفته‌شده خود و اظهار باورهای قطعی یا احساس روشنی شخصی، ببرند و از دگم‌اندیشی اجتناب نمایند... آنها باید در جست‌وجوی باورهایی باشند که: ۱. از طریق تحقیقات دقیق و همه‌جانبه به دست آمده باشد؛ ۲. احتمالاً صادق باشند، به بیان کوتاه آنان نیازمند جستجوی معرفت‌اند (Philips, 2000, p. 4).

۲. توجه به اصل یویایی و پیشرفت

به عقیده پست‌مدرنیست‌ها، تن دادن به خطاپذیری نظریه و انعطاف نسبت به نظریات جدید، همچنین

فرا رفتن از ارزش‌های پذیرفته‌شده، مستلزم پویایی و پیشرفت نظام‌های تربیتی خواهد شد. همان‌گونه که ابطال‌گرایی پوپر نیز قایل است، پی‌بردن به خطای یک نظریه پذیرفته‌شده یک گام مترقی به حساب می‌آید. در پی حقیقت و معرفت بودن راجع به موضوعات مهم، ممکن است به ناکامی بیانجامد، اما ترک کردن تحقیق و پای فشردن بر یک نظریه، تن دادن به باوری است که تقریباً به صورت یقینی ناقص است. درحالی‌که، اگر به تلاش‌های خود جهت کسب معرفت ادامه دهیم و برای ارزش‌های مورد قبول دیگران ارزش قایل شویم، بالاخره ضعف نظریه معرفتی و نظام ارزشی خود را درک کرده و نظریه بهتر و موجه‌تری را جایگزین خواهیم کرد؛ زیرا انعطاف‌پذیری و جستجوهای جدید در حد بسیار زیادی موجب انکشاف، خلاقیت، نوآوری و پویایی می‌گردد. از آنجایی که اندیشمندان علوم تجربی به ضعف و خطاپذیری خود اذعان نمودند و در پی ترقی و پیشرفت بیشتر بودند، به مطلوب دست یازیدند. محققان و معلمان علوم تربیتی نیز باید همچون محققان علوم طبیعی از خطا و آزمایش و ابطال نظریه خود هراس نداشته باشند، بلکه همواره به پویایی و پیشرفت بیاندیشند. این مهم تنها زمانی دست‌یافتنی است که نقدپذیر و معتقد به گفت‌وگو جمعی باشیم و از جزم‌گرایی دوری کنیم (Philips, 2000).

۳. اصل قرار دادن آزادی‌های فردی

اخلاق نباید از سوی گروه و یا دسته‌ای از بزرگسالان، والدین، معلمان، مدیران، مردها و سایر گروه‌های برتر جامعه نسبت به دیگران تحمیل گردد، بلکه هر شخص باید خود آفریننده اخلاق و عامل به آن باشد. در این زمینه، لیوتار می‌گوید:

باید در زمینه دانش و ارزش از اقتدارطلبی کاسته و در مقابل به عامل خودتعیین‌گری و استقلال افراد توجه زیادی صورت گیرد. در این دیدگاه، به عدم ارائه آموزش‌های اخلاقی و یا بی‌محتوا کردن این نوع آموزش‌ها توصیه نمی‌شود، بلکه از نظر اینها معلمان و دانش‌آموزان بر روی پروژه‌های گروهی در زمینه‌های مختلف مانند «ادبیات»، «ارزش‌ها»، «نگرش‌ها» و غیره، باید کار کنند، اما از تحمیل باورها و ارزش‌ها به فراگیران و اقتدارطلبی در عرصه آموزش، باید اجتناب نمایند (رهنما، ۱۳۸۸، ص ۱۲).

به عقیده آنان تربیت مبتنی بر اطاعت و فرمانبری با آزادی‌های اساسی سازگاری ندارد. از این‌رو، نظام‌های تربیتی نباید حقوق و آزادی‌های فردی افراد را محدود نموده و آزادی فکری آنان را زیر پا بگذارد. باید به فراگیران اعتماد کرد و برای آنها زمینه مشارکت فعال را فراهم نمود، تا آنها خود هویت و نگرش‌های خویش را شکل دهند. پست‌مدرنیست‌ها، که نگران جان‌شین شدن روش‌های تلقینی به جای توسعه آزادی‌های فردی هستند، این پرسش را طرح می‌کنند که والدین، معلمان و مربیان از کجا این اقتدار و مشروعیت را پیدا کرده‌اند که به تربیت فراگیران بپردازند؟ (رهنما، ۱۳۸۸، ص ۶۹).

۴. قداست‌زدایی

حساسیت‌زدایی نسبت به باورها و ارزش‌ها و عادی‌سازی هنجارشکنی، از اصول پست‌مدرنیست‌ها به می‌باشد. عقیده آنان، از تمام امور قدسی، اعم از تمام شرایع، قوانین، نهادها و غیره، باید قداست‌زدایی کرد. لیوتار از «مشروعیت‌زدایی» انبوه قوانین اساسی و همه‌گیر در جامعه و کنار گذاشتن هرگونه فراروایت سخن می‌گفت. آنان به دلیل محله‌گرایی و انکار هرگونه ثبات و قطعیت، الگوهای ارزشی را قبول ندارند، بلکه معتقدند که متناسب با تنوع گروه‌ها، می‌تواند باورها و الگوهای بی‌شمار نیز وجود داشته باشد. اساساً الگوگرایی از نظر پست‌مدرنیست‌ها مذموم است. هر شخص باید متناسب با زمان، مکان و شرایط فرهنگی - اجتماعی خویش از یک سلسله ارزش‌ها پیروی کند و در طول زمان نیز باید متناسب با زمان ارزش‌های جدیدی را برگزیند. آنها که در این جهت به‌شدت از نیچه متأثرند، نه تنها مرگ خدا، بلکه مرگ دین و همه ارزش‌های فطری و فراگیر اخلاقی را اعلام می‌کنند (پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۲۹؛ فرامهینی، ۱۳۸۹، ص ۲۵).

۵. دیگرپذیری

از مهم‌ترین اصول تربیتی پست‌مدرن، دعوت به دیگرپذیری و پرهیز از خودمحوری است. اصطلاحاتی همچون «شنیدن صدای دیگران»، «توجه به حاشیه‌نشین‌ها»، «رواداری»، بیشترین فراوانی را در نوشتار و گفتار پست‌مدرنیست‌ها دارد. منظور آنان از «دیگری»، همه افراد و ارزش‌هایی است که به نفع ارزش‌های طبقه یا نژاد مسلط به حاشیه رانده شده‌اند. سیاه‌پوستان، اقلیت‌های نژادی و قومی، زنان و در کل طبقات پایین اجتماع مصادیق اصطلاح «دیگری» و «حاشیه‌نشینی» است. غیریت‌پذیری و توجه به همه فرهنگ‌ها و شنیدن همه صداها و خواندن همه روایت‌ها از دیگر مطالبات پست‌مدرنیسم است (پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۳۳؛ فرامهینی، ۱۳۸۹، ص ۲۲).

۶. نفی مرزبندی‌های تصنعی بین علوم

پست‌مدرنیست‌ها، به پیروی از جان دیویی، مرزبندی میان علوم مختلف را تصنعی می‌دانند و خواستار رفع این مرزبندی‌ها هستند. در مقابل، آنان از رویکردهای میان‌رشته‌ای در علوم دفاع می‌کنند. این اصل ریشه در ضدیت آنان با هرگونه نظام‌مندی و چارچوب مشخص دارد. به دلیل اینکه رشته‌بندی علوم به صورت راجح، متضمن اعتقاد به یک‌سلسله چارچوب‌های مشخص و تخطی‌ناپذیر است، پست‌مدرنیست‌ها با آن سر ستیز دارند. بر اثر گسترش اندیشه‌های پست‌مدرن، مرزهای معرفتی میان

رشته‌های دانشگاهی که روزگاری بس روشن به نظر می‌آمدند، امروزه، رنگ پریده به نظر می‌رسند. در این میان، توجه به نحوه تأثیرگذاری مطالعات فلسفی معاصر بر دیگر رشته‌ها و چگونگی تأثیر این رشته‌ها بر فلسفه حائز اهمیت است. این نوع گفت‌وگو و بارورسازی متقابل در تعلیم و تربیت نیز مشهود است (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۲۶؛ بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۴).

روش‌های تربیتی

۱. گفت‌وگو و تبادل نظر

از آنجایی که زبان نقش انکارناپذیر در شکل‌دهی هویت‌های شخصی فراگیران دارد، نظریه انتقادی پست‌مدرن بر روش گفتمانی تأکید دارد. روش تعلیم و تربیت در این دیدگاه بیشتر براساس «گفت‌وگو» و «انتقاد» می‌باشد. در این روش، معلمان و دانش‌آموزان از یکدیگر می‌آموزند و نقش معلم بیشتر به‌عنوان یک فرد تسهیل‌گر است، نه کسی که در آموزش‌های خود اقتدار مطلق داشته باشد. گفت‌وگو به قصد تولید دانش و ارزش و نه کشف یا اثبات آنها صورت می‌گیرد. برای تولید دانش و ارزش، باید تمام فضای مدرسه، صحنه مشاجره و مباحثه و ایستادگی در برابر دانش‌ها و ارزش‌های دریافتی باشد. معلمان باید به فراگیران کمک کنند تا آنها بتوانند گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیک را که تعلیم و تربیت را در اختیار خود گرفته‌اند، درک نموده و برای رهایی از وضعیت موجود با تکیه بر گفتمان و فرهنگ مشارکتی راهکار اساسی پیدا کنند. با وجود نوعی نابرابری، که میان معلمان و فراگیران وجود دارد، تعامل کلاسی و روش گفت‌وگو باید به‌عنوان مسئله حیاتی مورد توجه قرار گیرد. به علاوه، اینکه گروه‌های مختلف جامعه، با پذیرش اختلاف‌نظر، به گفت‌وگو روی می‌آورند، بیانگر رابطه‌ای انسانی و همبستگی اجتماعی، نیز هست (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۴۲-۴۴۳؛ فرمهینی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۴).

۲. موقعیت‌گرایی به‌جای نظام‌گرایی

برخلاف سایر مکاتب، که الگوهای متعین برای تربیت دارند، رویکرد پست‌مدرن شیوه‌های منظم و منسجم برای تربیت ندارد و در این جهت، آموزش‌ها و روش‌های اقتضایی مناسب هر موقعیت را که شدیداً نسبی نیز می‌باشد توصیه می‌کنند. به عقیده آنان، روش آموزش باید به‌گونه‌ای باشد که اعتماد و اطمینان قبلی به حقیقت ثابت و نظام‌مند را از هم فرو پاشانند. برای مثال، درک و تشخیص این مطلب که تاریخ، روایتی ساختگی و حقیقت تاریخی امری غیرواقعی است، دانش‌آموزان را تشویق می‌کند که درباره ساختارهای تاریخی مخصوص خود بحث و مذاکره کنند. حتی معلمان ریاضی نیز نگرشی

خلاق و سازنده نسبت به گزاره‌های ریاضی در دانش‌آموزان خود پدید آورند و به آنها تفهیم کنند که این گزاره‌ها هرگز فراهم‌آورندهٔ بازنمود عینی از جهان خارج نیستند (بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۳۰۰).

۳. توجه جدی به آموزش رسانه‌ای

پست‌مدرنیسم در همزیستی و انطباق با عصر رسانه‌هاست. رسانه‌ها بدون وقفه و به طرق گوناگون موجب سرگرمی، آموزش، تربیت و یا انحراف و گمراهی جامعه می‌شود. امروزه هیچ‌کس نمی‌تواند تأثیر و نقش رسانه‌ها را برای درک قدرت، که به‌شدت با دانش در هم تنیده شده است، انکار کند. تصاویر موجود بر صفحات رسانه‌های تصویری، همان اندازه می‌تواند برای یک کشور تهدیدکننده و خطرناک باشد که ناوگان تسلیحاتی که آن کشور را محاصره کرده است، یا هجوم موشک‌هایی که به سر آن کشور می‌ریزد. تأکیدی، که پست‌مدرنیست‌ها نسبت به تقدم و اولویت تصورات، استعارات، نمادها و غیره در شکل‌گیری حقیقت و تربیت انسان‌ها دارند، ناشی از همین موضوع است. جهان پست‌مدرنیست‌ها به‌حدی سرشار از اطلاعات رسانه‌ای است و رسانه‌ها برای آنان به اندازه‌ای اهمیت دارد که گفته‌اند، فقط کپی‌ها وجود دارد (فرمینی، ۱۳۸۹، ص ۲۴).

۴. اجتناب از الگوپذیری

همان‌گونه که گذشت، پست‌مدرنیست‌ها نه‌تنها قایل به اشتراکات ذاتی و هویت مشترک انسانی نیستند، بلکه یک شخص واحد را نیز دارای هویت ثابت و مشخص نمی‌دانند. به عقیدهٔ آنان، آنچه هویت شخص را می‌سازد، اوضاع و شرایط دائماً در حال تغییر حاکم بر جامعه و سلايق و علایق، ناشی از این شرایط است. به دلیل اینکه داشتن جوه مشترک از اصلی‌ترین معانی الگوپذیری در تعلیم و تربیت می‌باشد، الگوپذیری در تعلیم و تربیت هیچ جایگاهی ندارد. در تعلیم و تربیت پست‌مدرنیستی نه‌تنها این بحث معنا ندارد، بلکه قداست‌زدایی از هرگونه الگوهای شایسته از مبانی ارزش‌شناختی آنان به حساب می‌آید. در نظام تربیتی، پست‌مدرنیسم تنها چیزی که مطمح‌نظر قرار می‌گیرد، رابطهٔ معلم و شاگرد است و شاگرد نباید در پی الگوهای تربیتی در داخل و یا بیرون از کلاس باشد (پورشافعی، ۱۳۸۸، ص ۴۱).

برنامهٔ درسی

۱. بازیگری و بازنویسی متون درسی با رویکرد پلورالیستی

پست‌مدرنیست‌ها با انتقاد شدید از تلاش‌های نظام سلطه در جهت یک‌سان‌سازی فرهنگی و

تحمیل نظام لیبرال دموکراسی بر کل جهان، معتقدند که متون و برنامه‌های درسی موجود نقش تعیین‌کننده در انتقال مبانی فکری و فرهنگی نظام‌های سرمایه‌داری دارد. آنان، برای مقابله با عملیات «جهانی‌سازی» غرب به رهبری آمریکا، توصیه می‌کنند که مدارس و نظام‌های تربیتی برنامه‌های درسی را به صورت اساسی بازنگری و بازنویسی کنند. به عقیده آنان، نظام‌های تربیتی مدرن برنامه‌های درسی را بر اساس قواعد یک سنت ویژه فرهنگی «قوانین علمی» یا اصول اولیه استوار کرده‌اند که به عنوان شکلی‌هایی از سلطه‌گری مداوم درآمده است. از آنجایی که پست‌مدرنیست‌ها، روایت‌های مسلط را مردود می‌شمارند، بر این نکته تأکید دارند که در برنامه‌های درسی باید به فرهنگ‌ها، نظام‌های ارزشی، طبقات مختلف اجتماعی، جنسیتی و غیره توجه جدی صورت گیرد (اوزمن، ۱۳۸۶، ص ۴۲۷ و ۴۳۸؛ بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۷).

۲. توجه به اصل تنوع و تفاوت‌های فردی

در اندیشه پست‌مدرنیست‌ها برنامه‌های درسی، باید با در نظر داشت سلايق گوناگون و تفاوت‌های فردی فراگیران تنظیم گردد. به علاوه، تجربه‌های عادی و فردی دانش‌آموزان نیز باید به عنوان بخشی از برنامه‌های درسی مدارس پذیرفته شود. این برنامه درسی، عمدتاً حاوی دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، جنسیتی است که باید به عنوان بخشی مشروع برنامه درسی مجال تبارز و اظهار در مدارس را داشته باشد. به همین دلیل، مقصود آنان از «حافظه اجتماعی»، نیز آغاز کردن با تجارب روزمره و خاص، به عنوان مبنایی برای یادگیری و سپس پرداختن به دانش سنتی و فرهنگ عمومی، به عنوان عناصری برای مطالعه و ارزیابی انتقادی، به منظور آگاه ساختن تجربه شخصی است (اوزمن، ۱۳۸۶، ۴۴۰؛ بهشتی، ۱۳۸۹، ۲۸۹).

۳. توجه به مسایل سیاسی - اجتماعی

پست‌مدرنیست‌ها، که خواستار ایجاد تغییر در نظام حاکم بر جهان هستند، اعتقاد دارند که برنامه‌های درسی و فعالیت‌های مدارس باید کاملاً معطوف به مسایل سیاسی و اجتماعی باشد. برنامه‌های درسی باید دربردارنده مسائل مربوط به قدرت، تاریخ، هویت‌های فردی و گروهی و کاملاً در راستای نقد وضعیت موجود طراحی شده باشد. بخصوص مسائلی از قبیل روایت‌های اختصاصی از زندگی زیردستان و حاشیه‌نشینان، چگونگی شکل‌گیری قدرت و مانند آن باید در برنامه درسی گنجانده شود تا ذهن فراگیران را متوجه مسایل سیاسی - اجتماعی نموده و آنان را فعال به‌بار آورد. اساساً از منظر

پست‌مدرنیست‌ها تعلیم و تربیت، فرایند سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که طی آن فراگیران با علل و عوامل استعماری و کاپیتالیستی تبعیض‌ها و ستم‌های طبقاتی، ملی، نژادی، جنسیتی و غیره آشنا می‌شوند و می‌کوشند تا از راه گفت‌وگوهای جمعی و انتقادی، به راه‌حل‌های عملی برای غلبه به این معضلات دست یابند (فرمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۰-۱۲۹؛ بهشتی، ۳۰۰).

۴. اجتناب از نخبه‌گرایی

برنامه‌ریزی درسی، بخصوص در حوزه ارزش‌ها نباید در انحصار طبقه حاکم، افراد نخبه و متخصص باشد که خود و ارزش‌های پذیرفته‌شده خود را فراتر و برتر از مردم و ارزش‌های سایر طبقات می‌دانند، بلکه در تهیه و تدوین برنامه‌های درسی، باید افراد حاشیه‌نشین و نمایندگان طبقات پایین، اقلیت‌های فرهنگی و زنان نیز نقش داشته باشند؛ زیرا تا زمانی که برتری‌جویی و انحصارطلبی از بین نرود، نمی‌توان به عدالت امیدوار بود، بلکه در عمل مدارس در راستای تأمین منافع طبقه، فرهنگ و جنس خاص به‌کار گرفته خواهد شد. برای رهایی از وضعیت موجود، باید برنامه‌های درسی به‌صورت مشارکتی تهیه و تدوین شود تا ارزش‌های همه طبقات جامعه در آن لحاظ گردد. به علاوه، تجارب عادی فراگیران نیز باید بخشی از برنامه‌های درسی باشد. هویت‌های شخصی فراگیران در طول زمان شکل می‌گیرد و تحت تأثیر بسیاری از عوامل، از جمله تجارب شخصی آنهاست. در تربیت انتقادی، برنامه درسی، به‌منزله بخشی از اشتغال جاری دانش‌آموزان در روایت‌های متنوعی تلقی می‌شود که هم به لحاظ فرهنگی و هم به لحاظ سیاسی، قابل تفسیر و بازسازی مجدد هستند (اوزمن، ۱۳۸۶، ۴۳۸-۴۳۹؛ فرمینی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۸؛ بهشتی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۹).

نقاط قوت نگاه پست‌مدرن به تعلیم و تربیت ارزش‌ها

اندیشه پست‌مدرن و نظام تربیتی برآمده از آن، یک سلسله نقاط مثبت دارد، که در ضمن بیان آراء و دیدگاه‌های آنان مورد اشاره قرار گرفت و مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. ترویج روحیه ضد «جهانی‌سازی» و مبارزه با سلطه فرهنگی غرب؛
۲. به چالش کشیدن مدرنیسم در موضوعاتی همچون علم‌گرایی، تاریخ‌گرایی، غرب‌گرایی و غیره؛
۳. مبارزه با ایده‌های دگم و جزم‌گرایانه پوزیتیویستی حاکم بر جهان غرب؛
۴. عدالت‌طلبی و تأکید بر احقاق حقوق حاشیه‌نشین‌ها؛
۵. توجه دادن به خطرات رسانه‌ای، تسلیحاتی، اطلاعاتی، نظامی و محیط‌زیستی؛

۶. تأکید بر پویایی، پیشرفت، انتقاد، خلاقیت و همگامی نظام‌های تربیتی با تغییرات اجتماعی؛
 ۷. تأکید بر نظام‌های تربیتی معطوف به نیازهای سیاسی و اجتماعی و بیرون آوردن تعلیم و تربیت از حالت انزوا و تأثیرپذیری صرف؛
 ۸. توجه جدی به نقد و گفت‌وگو در کلاس‌های درس، و توجه به تفاوت‌های فردی فراگیران؛
 ۹. تأکید بر تحمل و رواداری نسبت به نظرات مخالف.
- در واقع، پست‌مدرنیسم از آن جهت که کوششی در جهت بازشناسی بن‌بست‌های تعلیم و تربیت مدرن است، حرکتی مورد توجه به‌شمار می‌آید.

مهم‌ترین نقاط ضعف نگاه پست‌مدرن به تعلیم و تربیت ارزش‌ها

نگاه پست‌مدرن به تعلیم و تربیت ارزش‌ها، به‌رغم امتیازاتی، از نقاط ضعف نیز رنج می‌برد مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. نسبی‌گرایی

از مشکلات اساسی تفکر پست‌مدرن، انکار حقایق مسلم و عینی، معرفت‌های بدیهی و وجدانی و ارزش‌های فطری است. درحالی‌که وجود برخی حقایق عینی و خطاناپذیری برخی از معرفت‌ها، همچنین عقلی و فطری بودن برخی ارزش‌ها بر هیچ فرد عاقل و منصف قابل انکار نیست.

۲. خودشکنی

پست‌مدرنیست‌ها تأکید دارند که پذیرش نگرش نسبی‌گرایانه نسبت به هستی، معرفت و ارزش‌ها به‌معنای داشتن یک معرفت و ارزش مطلقاً صادق نیست؛ یعنی آنان پارادوکسیکال و خودشکن بودن نظریه خود را منکرند، اما واقعیت امر این است که آنان از پست‌مدرنیسم یک ایدئولوژی ساخته و عملاً در دام جزم‌گرایی و مطلق‌گرایی گرفتار آمده‌اند. اساساً زبان پست‌مدرنیست‌ها در دفاع از نظریات خودشان از یک‌سو، زبان کلیت و اطلاق است و از سوی دیگر، آنان در عمل می‌کوشند، حقانیت و عقلانی بودن نظریه خود را برای دیگران بقبولانند. از ایشان باید پرسید شما که منکر حقیقت و عقلانیت هستید، چگونه نقدها و رویکردهای خود را عقلانی و حقیقی می‌دانید؟ اگر هیچ اصل کلی و هیچ‌گونه فراروایتی وجود ندارد، خود این اصل چه حکمی دارد؟ آیا خود این مدعا مطلق و کلی است، یا مقید و نسبی؟ اگر ادعای پست‌مدرنیست‌ها مبنی بر اینکه هیچ اصل یقینی و ضروری در کار نیست، صادق باشد، اولین بن‌بستی که متزلزل می‌شود و فرو می‌ریزد، اندیشه پست‌مدرن است. درحالی‌که قطعاً پست‌مدرنیست‌ها به این لازمه منطقی اندیشه خود ملتزم نیستند.

۳. گسست «هست» و «باید»

پست‌مدرنیسم واقعیت‌های ثابت و عینی و نیز رابطه‌ی هنجارها و ارزش‌ها با واقعیت‌ها را انکار می‌کنند. این امر موجب می‌شود که هنجارها و ارزش‌ها، در حد امور اعتباری محض و تابع سلیق، امیال و قراردادهای اجتماعی تنزل پیدا نموده، هرگونه پشتوانه‌ی محکم عینی، معرفتی و منطقی را از دست بدهد. روشن است که این‌گونه بایدها و نبایدها، از جهات گوناگون، بخصوص از نظر انگیزشی و تأثیرگذاری در کمال انسان‌ها با مشکلات جدی مواجه است. چنین نظام تربیتی و بایدها و نبایدهایی اعتباری محض، چگونه می‌توانند نقش‌سازنده‌ی اخلاقی و تربیتی در زندگی موجود حقیقی به نام انسان ایفا نمایند؟

۴. سلبی‌نگری صرف و عدم ارائه‌ی راهکار

پست‌مدرنیست‌ها آن‌قدر در سلبی‌نگری و تخریب افراط می‌کنند که از یک‌سو، از جنبه‌های مثبت نظریه‌های مخالف کاملاً غفلت می‌کنند و از سوی دیگر، به انتقاد بسنده کرده و معمولاً راهکاری ارائه نمی‌دهند. غلبه‌ی جنبه‌های عاطفی و احساساتی بر پست‌مدرنیست‌ها موجب شده است که آنان بناها را یکی پس از دیگری خراب کنند، بدون اینکه سرپناهی بسازند. این امر برای آنان آنا‌رشیسم فکری و فرهنگی و در نتیجه، سرگشتگی مطلق در پی دارد.

۵. توجه افراطی به سیاست و قدرت

هرچند که توجه و دخالت نظام‌های تربیتی، مدارس، معلمان و فراگیران به مسایل سیاسی - اجتماعی امر ضروری است، اما افراط در سیاسی کردن مدارس و نظام‌های تربیتی، بسیار خطرناک است؛ زیرا اولاً، ممکن است به سیاست‌زده کردن مدارس، معلمان و دانش‌آموزان و بیرون بردن آنان از فضای درسی و مطالعاتی بینجامد. ثانیاً، سیاست‌زده کردن این نهاد در مواردی موجب دخالت دادن بی‌جای مسایل سیاسی - اجتماعی در مسایل علمی و تربیتی شده و در عمل، به مانع بزرگ برای پیشرفت‌های علمی و تربیتی تبدیل خواهد شد. ثالثاً، بر خلاف نظری پست‌مدرنیست‌ها، ممکن است به تحمیل و دیکته کردن ارزش‌های مورد قبول گروه حاکم بر نظام تربیتی و فراگیران منجر شود.

۶. توجه افراطی به تفاوت‌ها و غفلت از نقاط مشترک

هرچند توجه به خرده‌ف‌هنگ‌ها، تفاوت‌های فردی، جنسیتی و غیره ضروری است، اما تأکید بیش از حد بر تفاوت‌ها، در ارتباط با افراد و فرهنگ‌ها و ارزش‌ها، مانع از توجه نهاد تعلیم و تربیت به

مشترکات فراوان جوامع انسانی می‌شود. به عبارت دیگر، پست مدرنیست‌ها در عمل به فراموشی گذشته‌ها و گسست نسل‌ها دعوت می‌کند. در حالی که این گسست برای جامعه انسانی بسیار مهلک و خطرناک است.

۷. گسیختگی و عدم انسجام

پست مدرنیست‌ها دارای اندیشه‌ها و نظریات به غایت پراکنده و احياناً متضاد هستند و در عمل به سختی می‌توان آنان زیر عنوان پست مدرنیسم گرد هم آورد. در مواردی نیز اختلاف به حدی است که یکدیگر را نفی می‌کنند. هر چند آنان به دلیل طرفداری از کثرت‌گرایی، ممکن است این امر را امتیازی برای خود تلقی کنند، اما افراط در کثرت‌گرایی، انسان را گرفتار سرگشتگی و حیرت می‌کند و حتی برای آنان نیز خوشایند نخواهد بود.

۸. آنارشسیسم اخلاقی و تربیتی

فروپاشی نظام‌های ارزشی و سست شدن پایگاه مراکز دینی و ایجاد هرج و مرج اخلاقی و تربیتی، از پیامدهای ناگوار این اندیشه است. پست مدرنیسم با قداست‌زدایی و نفی الگوهای شایسته دینی و تربیتی، در عمل فراگیران را به پیروی از هواهای نفسانی آنان سوق می‌دهد. به عبارت دیگر، با ساخت‌شکنی و متزلزل کردن ساختارهای عینی و مفهومی که نقش کلیدی در تربیت دارند، عملاً تربیت را از بین می‌برند؛ زیرا اگر هیچ مرزی وجود نداشته باشد، آدمی می‌تواند به هر کاری مبادرت کند. در این صورت، تربیت معنای قابل قبولی نخواهد داشت.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اساسی‌ترین شعار پست مدرنیسم به معنای پسامدرنیسم و یا نسخه جدید و از نو پردازش شده مدرنیسم، هنجارشکنی و شکستن هرگونه «فراروایت» است. از این رو، سخن گفتن از تعلیم و تربیت ارزش‌ها، در پست مدرنیسم به ظاهر نوعی تناقض‌گویی است. اما چون از یک سلسله ارزش‌های پست مدرنیستی، به صورت جزئی دفاع می‌کند، می‌توان گفت این جنبش در پی ترویج و حتی تحمیل ارزش‌های خود بر جامعه می‌باشد. همچنین به دلیل در پیش گرفتن موضع ستیزه‌جویانه با فلسفه، سخن گفتن از مبانی فلسفی پست مدرنیسم در ظاهر تناقض‌نماست، اما از آنجایی که فلسفه را تنها با فلسفه می‌توان نقد و رد کرد، ملاقات این جنبش، به صورت خواسته یا نخواست، مبتنی بر یک سلسله مبانی فلسفی است.

کثرت‌گرایی و نسبی‌گرایی و ضدیت با مبنایگرایی و عینیت‌گرایی، از مهم‌ترین مبانی فلسفی پست‌مدرنیسم در حوزه‌های مختلف فلسفی است.

پست‌مدرنیست‌ها، منزلت معرفتی عقل و سایر ابزارهای معرفتی انسان را به‌شدت نقد می‌کنند و برای ارزش‌های فطری و ذاتی هیچ‌گونه ارزشی قایل نیستند؛ زیرا اساساً همه واقعیت‌ها و ارزش‌ها، از جمله ذات انسان و ارزش‌های ذاتی وی را سیال و برساخته عوامل بیرونی و اجتماعی می‌پندارند. چنان‌که نه تنها هیچ‌گونه قداستی برای الگوهای دینی و تربیتی و همچنین دستورالعمل‌های دینی و اخلاقی قایل نیستند، بلکه با هرگونه مرجعیت و الگوپذیری سرسختی دارند. از این‌رو، نهادینه کردن کثرت‌گرایی و دموکراسی، نفی هرگونه مرجعیت و اقتدارگرایی، تقویت روحیه خودآئینی و خودسامانی در فراگیران را از مهم‌ترین اهداف تربیتی در تعلیم و تربیت ارزش‌ها می‌دانند. چنان‌که پرهیز از هرگونه جزم‌گرایی، توجه به سیالیت و پیشرفت و مخالفت با مرزهای تصنعی بین علوم مختلف را از اصول تربیتی خود قلمداد می‌کنند و بر آزادی‌های فردی به‌عنوان مهم‌ترین اصل در تعلیم و تربیت تأکید دارند. آنان برای رسیدن به اهداف خود، روش‌هایی همچون گفت‌وگو، هنجارشکنی، استفاده از رسانه و مخالفت با هرگونه سیستم‌گرایی را در پیش گرفته‌اند. در تدوین برنامه‌های درسی نیز بر رویکرد تکثرگرایانه و توجه به تفاوت‌های فردی، توجه به مسائل سیاسی - اجتماعی و اجتناب از نخبه‌گرایی تأکید دارند.

نگاه پست‌مدرنیست‌ها به تعلیم و تربیت ارزش‌ها، به‌رغم نقاط قوت و جنبه ضدامپریالیستی که دارد، از نقاط ضعف فراوان نیز رنج می‌برد. مهم‌ترین نقاط ضعف آن، نداشتن مبانی متقن و قابل دفاع عقلی، ستیز با واقعیت‌های تکوینی، معرفت‌های یقینی و ارزش‌های جاودانی است که موجب گسیختگی اندیشه‌های پست‌مدرنیستی و گرفتار آمدن در دام تضادها و حتی تناقضات آشکار شده است. آنان با اتخاذ رویکرد صرفاً سلبی، تنها به نقد و تخریب می‌پردازند، اما راهکار و نظریات جایگزین ارائه نمی‌دهند. چنان‌که با تأکید افراطی بر تفاوت‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها، از اشتراکات فرهنگی و اخلاقی ملت‌ها و مکتب‌ها غفلت می‌کنند. این جنبش و یا مکتب فکری، در نهایت منجر به آنارشیزم اخلاقی و تربیتی گشته و برآیند پیروی از آن حیرت و سردرگمی فراگیران و فرو غلطیدن جامعه در باتلاق فساد و تباهی خواهد بود.

منابع

- اوزمن، هوارد آ و سموئل ام. کراور (۱۳۷۹)، *مبانی فلسفی تعلیم و تربیت*، ترجمه غلامرضا متقی فر و دیگران، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- اوزمن، هوارد آ و سموئل ام. کراور (۱۳۸۶)، *فلسفه تعلیم و تربیت و چالش پست مدرنیسم*، در: *زمینه‌ای برای بازشناسی و نقادای فلسفه تعلیم و تربیت در جهان غرب*، ترجمه و گردآوری سعید بهشتی، تهران، اطلاعات.
- بهشتی، سعید (۱۳۸۹)، *تأملات فلسفی در تعلیم و تربیت*، تهران، بین‌الملل.
- پورشافعی، هادی و ناهید آربن، «پست مدرنیسم و دلالت‌های آن در تربیت دینی» (پاییز و زمستان ۱۳۸۸)، *اسلام و پژوهش‌های تربیتی*، ش ۲، ص ۵-۶.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، *بحران معرفت‌شناختی در عصر جهانی شدن*، مجموعه مقالات جهانی شدن، فرصت‌ها و چالش‌های فراوری نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی سازمان آموزش و پرورش شهر تهران.
- رهنما، اکبر (۱۳۸۸)، *درآمدی بر تربیت اخلاقی (مبانی فلسفی - روانشناختی و روش‌های آموزش اخلاق)*، تهران، آبیژ.
- ژیرو، هنری ای (۱۳۸۸)، *به سوی تعلیم و تربیت پست مدرن*، ترجمه مرتضی جیریایی، در: *از مدرنیسم تا پست مدرنیسم*، لارنس کهن، مترجم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چ هفتم، تهران، نی.
- شعاری نژاد، علی اکبر (۱۳۸۸)، *فلسفه جدید تربیت*، تهران، اطلاعات.
- فرمینی فراهانی، محسن (۱۳۸۹)، *پست مدرنیسم و تعلیم و تربیت*، چ دوم، تهران، آبیژ.
- Ritzer, George and Barry Smart (2001), *Handbook of social theory*, George, Sage Publication, London, Thousand Oaks, New Delhi, First published.
- Noddings, Nel (1995), *Philosophy of Education*, STANFORD UNIVERSITY, Westview Press, A Member of Perseus Books, L.L.C. Published in United States of America.
- Connor, D.J. (2010), *The Nature & scope of Educational Theory*, in: *New Essays in the Philosophy of Education*, ed. by Langford, Glenn & D.J. O Connor. International library of the philosophy of education, Routledge, first published in 1973.
- Philips, D.C. and Nicholas c. Burbules, *Postpositivism and Educational Research*, Rowman and littlefield publisher inc. London boulder, New York, Oxford.